



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۴۶	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۱ / ۱۳
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله ششم عروه				
عنوان ۵	قول صاحب عروه: عدم مانع شدن خیار بائع از تعلق زکات				
عنوان ۶	اقوال فقها در مسأله • قول اول: احتساب حول بعد از زمان انقضای خیار مطلقاً ➤ اشکال معظم له بر قول اول • قول دوم: احتساب حول حین العقد مطلقاً • قول سوم: تفصیل در مقام				

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

ابتدا ایام دهه فجر و سالروز ورود امام به کشور بعد از ۱۳ سال تبعید را تبریک عرض می کنیم. خدا را بر این نعمت بزرگ شاکریم. واقعاً مسأله پیروزی انقلاب اسلامی یکی از آیات بزرگ الهی است. چگونه خدای متعال می فرماید: «تُعَزُّمَنْ نَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ نَشَاءُ» یا قبل از آن، می فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ نَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ نَشَاءُ»؛ یکی از مهمترین آثاری که باید در این انقلاب بزرگ مترتب شود، همین است. اگر به مفهوم این دو آیه زیر خوب توجه کنیم که می فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ نَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ نَشَاءُ وَتُعَزُّمَنْ نَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ نَشَاءُ بِبَيْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ نَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱؛ و آنها را مبنای برنامه ریزی ها و سیاست گذاری های خود در دولت انقلابی و دولت های نشأت گرفته از انقلاب قرار می دادیم و بدهیم، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. عزت از آن خداست، عزت را از دشمن نخواهیم بگیریم. عزت را از مستکبرین نمی توان گرفت. خداوند متعال می فرماید:

«بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ

جَمِيعًا^۲؛

۱. سورة آل عمران: ۲۶ و ۲۷.

۲. سورة نساء: ۱۳۸ و ۱۳۹.

برای تبیین ملاک‌های اصلی سیاست خارجی ما، همین آیه کفایت می‌کند. عزت، دست اوست. یکی هم اینکه حاکمیت خدا را در همه شئون خودمان بپذیریم، که «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱ شما عمل به احکام الهی کنید، حکم خدا را جاری کنید و یقین داشته باشید که وقتی حکم خدا را اجرا کنید، وضع اقتصادی‌تان بهتر خواهد شد. ما حرف‌مان همین است. ما در مسأله اقتصاد، معتقدیم که احکام اسلامی باید اجرا شوند. نباید گردن احکام اسلامی را کج کنیم و طوری آنها را اصلاح کنیم که با موازین و قوانین غربی‌ها سازگار بشود. تا با ساختارهایی که آنها تنظیم می‌کنند، منطبق نباشد ما آن را قابل اجرا ندانیم؛ این حرف درستی نیست. ما خودمان ساختار داریم. احکام خدا خودش ساختاربخشی می‌کند. بانک ما می‌تواند ۱۰۰٪ اسلامی بشود. ما توضیح دادیم و در همین فقه نظام بانکی تبیین کردیم. یک بانک اسلامی مبتنی بر صد در صد احکام شرعی، بدون استعاره‌گیری از نظام‌های غربی. در مسأله پول و در مسأله تورم توضیح دادیم که شما می‌توانید پول خود را بر مبنای آنچه در فقه اسلامی آمده تنظیم کنید. نظام مالیاتی‌تان را هم می‌توانید بر مبنای آنچه در فقه اسلامی آمده تنظیم کنید. دولتمردانی که اجرا دست آنهاست یا سیاست‌گذاری‌های اجرایی دست آنهاست، خیلی‌شان باورشان نمی‌آید که ما می‌توانیم یک نظام مالیاتی داشته باشیم که غیر از این نظام مالیاتی معمول و متعارف باشد. به عقیده ما در نظام مالیاتی که ما می‌گوییم، اگر بر وفق احکام اسلامی اجرا شود دیگر برنامه بودجه مملکت‌مان هم درست می‌شود.

نظام مالیاتی کشور ۱۰۰٪ باید بر اساس خمس و زکات تعیین شود. البته اگر کم آمد، باز هم باید زکات را توسعه بدهید، همانطور که حضرت امیر علیه السلام در دوران حکومت‌شان زکات را توسعه دادند و شامل خیل انانثش کردند. مردم با مفهوم زکات و خمس آشنا بشوند. زکات بدهند، خمس بدهند؛ همین خمسی که شرع آمده است. پول را طلا و نقره کنید. می‌توانید این چنین بکنید. وقتی پول به طلا یا نقره تبدیل شد، و منظور این نیست که تبدیل به سکه شود، نه. ما که می‌گوییم همین کاغذهای ورقی را فرض کنید پایین‌ترین پول ما، مثلاً ۱۰ هزار تومانی، را به عنوان اولین پول را یک تومان حسابش کنید. یک نخ خیلی باریک از نقره رویش بزنید و با همان قیمتی که دارد در بازار عرضه می‌شود، نه با قیمت اعتباری که دولت تعیین می‌کند. این کاری که ما می‌گوییم، جلوی خلق پول را می‌گیرد. اینها می‌گویند که اگر ما خلق پول نداشته باشیم، نمی‌توانیم مملکت را اداره کنیم. می‌گوییم شما می‌توانید از این طریق مملکت را اداره کنید. می‌گویند هر وقت پول کم آمد ما پول چاپ می‌کنیم. لازم نیست چنین کاری کنید. به اندازه‌ای که بتوانید پول نقره را از یک نخ باریک نقره شروع کنید. این نخ غلیظ‌تر می‌شود، غلیظ‌تر می‌شود، ارزش پول هرچی، قیمت این مقدار نقره به اضافه هزینه چاپ این کاغذ چقدر است؟ به همین شکل در بازار عرضه شود، این قیمتش همین است. قیمتش را دلار نمی‌تواند بالا و پایین بیاورد. این راه حذف دلار از تعاملات تبادلی است. ذهب و فضه است که در فقه ما، ابزار تبادل بین سلعتین است یا تبادل بین دو کالا است. آنچه در فقه ما آمده، ما بر این اصرار داریم. ما به طور قطعی از منابع دینی، از قرآن و سنت به طور قطعی به این مسأله رسیدیم که حتماً باید چنین باشد. وسیله تبادل، یعنی پول. چرا به پول می‌گویند پول؟ یعنی پل بین دو کالا. یکی یک کالا دارد، کسی کالای دیگری دارد. این به آن کالا احتیاج دارد و ما به کالای

دیگری غیر از آن احتیاج داریم. پول می آید وسط که بتواند این پول را در مقابل کالا بگیرد و آن هم با پولش برود کالای دیگری که مورد نیاز است بگیرد. پول، واسطه است.

این واسطه باید خود ارزش حقیقی داشته باشد. ارزش واقعی داشته باشد، ارزشش با اعتبار دولت نباشد. پول نباید پشتوانه اش قدرت سیاسی باشد؛ بلکه باید پشتوانه اش قدرت اقتصادی باشد. یعنی خود همین پول باید خودش ارزش اقتصادی داشته باشد. وقتی شما پشتوانه پول را قدرت سیاسی قرار می دهید، آن کسی که می خواهد دنیا را حکومت کند، او پول را در قبضه خودش می گیرد. آقای ترامپ می گوید که بریکس حق ندارد پول دیگری را منشأ معامله قرار دهد. شما اگر این کار را بکنید، او بخواهد چه نخواهد پول شما در بازار رواج پیدا می کند، این پول دیگر به سر تورم می زند. این پول دیگر دچار تورم نمی شود. این پول دچار فشار خارجی نمی شود. این پول در مقابل دلار می تواند مقاومت کند. این پول، دلار را از چرخه مبادلات بیرون می زند. بعد وقتی پولتان این شد، زکات بگیرید، زکات نقدین بگیرید. این زکاتی که ما الآن می گیریم، که البته آنها هم که دارند، که نمی دهند. یک عده کمی می دهند. زکات انعام و زکات غلات است که می دهند. آنچه می گیریم چندان زکات نیست؛ بلکه صدقاتی است که جمع آوری می شود. زکات وقتی زکات است و زکات می شود که بتوانیم زکات نقدین را بگیریم. اگر زکات نقدین و زکات سایر متعلقات زکات کم آمد، بله، می شود موارد زکات را توسعه داد. واقعاً این را ما معتقدیم. حالا اگر نگوییم زیاد می آید، ولی کفاف می کند. اینکه چقدر در روایات داریم که اگر خدا می دانست که فقرا لا یکتفون به این زکات، خب مقدارش را بیشتر می کرد. خدای متعال می داند که این زکات کفاف می کند.

خلاصه حرف ما این است که به هر حال، این دو آیه شریفه: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» پیامشان این است که شما عمل کنید به حکم خدا. بعد بین چه برکتی برای مملکت نازل خواهد شد. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ شما که باورتان نمی آید احکام خدا می تواند حل مشکلات کند، خب بروید خودتان مشکلاتتان را حل کنید. ۴۵ سال است، بروید خودتان این مشکل را حل کنید. ۴۵ سال دیگه هم اضافه بشود، باز هم وضع همین است و جز این نخواهد بود.

امیدواریم خدای متعال همه ما را هدایت کند. سایه مقام معظم رهبری را مستدام بدارد. مسئولین به فرمایشات ایشان عمل کنند.

مسأله ششم عروه: زمان حساب حول، در صورت خیار داشتن بائع

بحث ما امروز در مسأله ششم از مسائلی است که صاحب عروه در پی مسائل مربوط به شروط وجوب زکات مطرح کردند.

مسأله ششم این است که عبارت را می خوانیم تا بعد درباره اش بحث کنیم:

«ثبوت الخيار للبائع ونحوه، لا يمنع من تعلّق الزكاة إذا كان في تمام الحول»^١.

بحث در این است که اگر کسی غله‌ای را خرید، مثلاً یک باغی را خرید، سرشار از گندم به عمل آمده، ولی فروشنده برای خودش، خيار شرط کرد که خيار فسخ داشته باشد؛ حالا این مشتری که توانسته گندم‌ها را بخرد یا این باغ یا زمین کشت گندم را بخرد، حولش را از کی باید حساب کند؟ حالا برای غلاتی که گفتیم، حول حساب نمی‌شود، ولی آنجایی که حول هست، مثلاً در مواشی، یا در جاهایی که حول باید حساب بشود. مثلاً کسی گله گوسفندی را خرید. حالا باید حول بر این گله گوسفند بگذرد. گله گوسفند که نصاب هم داشته باشد زکات به آن تعلق می‌گیرد، حول را از کی شروع کند؟ از همان وقتی که معامله انجام می‌گیرد؟ از حین عقد حول را حساب کند که اگر یک سال از عقد گذشت، باید زکاتش را بدهد؟ یا حولش را از حین اتمام الخيار، زمان پایان خيار؟ که گفته شود مادامی که فروشنده، خيار دارد و ممکن است معامله را فسخ کند، پس هنوز این در ملکش به طور مستقر نیامده و هر وقت ملکش مستقر شد، آن وقت باید حول را حساب کند. کدام یک از این دو حرف درست است؟

قول صاحب عروه: عدم مانع شدن خيار بائع از تعلق زکات

ایشان می‌فرمایند تعلق خيار از تعلق وجوب زکات منع نمی‌کند؛ از حین العقد باید حساب کرد. وقتی گله گوسفند را خرید، هر وقت متعلق زکات را خریداری کرد، حول را باید از زمان خریداری، یعنی از زمانی که داخل ملکش می‌شود، باید حول را حساب کند. ملاک این است که در ملکش باشد. خيار مانع از تملک که نیست. با عقد، تملک حاصل می‌شود. خيار فقط کاری که می‌کند، حق فسخ به صاحب خيار می‌دهد، نه اینکه ملک از ملک طرف دیگر که صاحب خيار نیست، خارج شود. حرف مرحوم صاحب عروه این است که نه، ملکیت با همان اصل عقد حاصل می‌شود. عقد یعنی همین، یکی می‌گوید: «بعثتک» و طرف مقابل می‌گوید: «قبلت» تمام شد، دیگر ملکیت منتقل شد. اینکه حق خيار باشد، این مانع از تملک نیست و آنچه موضوع وجوب خيار است، این است که در ملکش باشد. در ملک که شد، حول هم بر آن گذشت، باید زکاتش را بدهد.

می‌فرماید: «ثبوت الخيار للبائع ونحوه، لا يمنع من تعلّق الزكاة إذا كان في تمام الحول».

می‌فرماید: اگر این خيار در تمام حول ادامه داشته باشد. بعضی از بزرگان اینجا تعلیقه زدند که این «تمام الحول» برای چه؟ چه در تمام الحول و چه در بعض الحول. این تعلیقه، تعلیقه درستی نیست. مرحوم شیرازی را دیدم، که در تعلیقشان دقت خوبی کردند و فرموده‌اند «لا وجه لهذا القيد: فی تمام الحول»

یعنی ولو خيارش در تمام حول نباشد، برای بعضی از حول باشد. می‌گوید این خيار در بعض الحول یا در تمام الحول، این مانع از تعلق زکات نیست. حول را باید از همان حین العقد حساب کنیم. چه خيارش تمام حول باشد، چه خيارش در وسط حول. این تعلیق، درست نیست.

بعد می‌فرماید:

«ولا يعتبر ابتداء الحول من حين انقضاء زمانه بناءً على المختار من عدم منع الخيار من التصرف»^۱؛

ابتدای حول از حین انقضای زمان خيار نباید حساب کرد. البته بناءً على المختار من عدم منع الخيار من التصرف. این بحثی است که آیا حالا وقتی خيار ثابت شد برای طرفین یا احد الطرفين، آیا این مانع از تصرف طرف دیگر غیر صاحب خيار، در مال است؟

می فرماید خیر، ملک حاصل شده و مالک طلق است. وقتی مالک است می تواند تصرف کند، بخرد، بفروشد، مگر اینکه شرط خاصی شده باشد.
بعد می فرماید:

«فلو اشترى نصاباً من الغنم أو الإبل مثلاً وكان للبائع الخيار، جرى في الحول من حين العقد لا من حين انقضائه»^۲.

این حول از حین العقد حساب می شود. «لا من حين انقضائه» نه از حین انقضاء خيار. این متن صاحب عروه است.

اقوال فقها در مسأله

در این مسأله ای که ایشان مطرح می فرمایند. سه قول بین فقها وجود دارد.

قول اول: احتساب حول بعد از زمان انقضای خيار مطلقاً

قول اول: بنا بر اینکه حول را باید از زمان انقضای خيار حساب کنیم. مادامی که عقد لازم نشده و ملکیت، ملکیت لازمه نشده، این متعلق به زکات نمی تواند بشود. حول را باید از وقتی حساب کنیم که زمان خيار تمام بشود. این مبنا را به شیخ طوسی رحمته الله نسبت داده اند، البته من خودم در فرمایشات شیخ طوسی به مقداری که جستجو کردم پیدا نکردم، اما صاحب جواهر این نسبت را به شیخ طوسی داده اند، که شیخ طوسی نظرشان این است که تصرفات احد الطرفين یا طرفی که غیر صاحب خيار است، تصرفاتش در عین وقتی جایز است که زمان انقضای خيار فرا برسد. بعد از انقضای خيار می تواند بیاید، بفروشد یا بخرد.

چون این گونه است، لذا حول را هم باید بعد از زمان انقضای خيار حساب کنیم. بنابراین، آن حولی که از بعد از انقضای زمان خيار حساب می شود، یعنی یک سال بعد از زمان انقضای خيار، آن وقت است که تعلق وجوب زکات کامل می شود، تعلقش بالفعل می شود و باید صاحب مال زکات مال را بدهد.

اشکال معظم له بر قول اول

ایرادی که بر این مبنا یا به این قول گرفته می شود، همین است که ما در ضمن عرایض مان گفتیم که موضوع تعلق وجوب زکات دخول در ملک است. و فرض این است که وقتی معامله انجام گرفت، ملک به مشتری منتقل می شود و از ملک بایع بیرون می آید. اگر این کسی که مشتری است، گله گوسفندی را خریداری کرده و این گله، نصاب هم دارد، خوب وجهش چیست که ما بیایم بگوییم که حول باید از بعد از انقضای زمان خيار حساب شود؟ خب این مالک است و در

۱. همان.

۲. همان.

ملکش که هست. یعنی هر چه مال او باشد، «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ...»^۱ شاملش می شود. به هر حال ملک است. وقتی ملکش بود، احکام ملکیت بر آن بار می شود.

بنابراین ما باید حول را از زمان عقد حساب کنیم. وجهی نیست که گفته شود «لا يجوز التصرف إلا بعد استقرار الملك».

قول دوم: احتساب حول حین العقد مطلقاً

قول دوم: این که حول را از زمان عقد حساب می کنیم. هر دو قول اول و دوم مطلق است. قول اول، مطلقاً من حین انقضاء زمان الخيار. قول دوم مطلقاً؛ یعنی حول را از حین العقد باید حساب کنیم. عقد که انجام گرفت، نقل و انتقال انجام می گیرد. اگر یک سال بر این گوسفندها، بر این گله ای که خریده است، از زمان عقد گذشت باید زکاتش را بدهد و خیار صدمه ای به این حول و تعلق زکات به این مال وارد نمی کند؛ چون موضوع وجوب زکات، دخول در ملک است. تزلزل ملک، مانع از دخول در ملک نیست.

ظاهر این است که اکثر فقها این مذهب را، این مسلک را قبول دارند. لذا بر این مطلب صاحب عروه هم ما حاشیه چندان نمی داریم. فقط دو نفر از بزرگان با نظر صاحب عروه مختلف اند که حالا اشاره به قول آنها می کنیم.

خوب دلیل این رای هم همان چیزی است که در عرایضمان گفته شد. دلیلش این است که ادله وجوب زکات دال بر وجوب زکاتند در هر چیزی که ملک صاحب مال باشد به شرط اینکه نصاب داشته باشد، حول هم بر آن بگذرد، این داخل در ملکش شده است. وقتی در داخل در ملکش شده، حول باید از هنگام دخول ملک حساب بشود. وقتی از هنگام دخول ملک حساب شد، بعد از حول، وجوب زکات، فعلی خواهد شد. دلیلی بر این نیست که بخواهیم بگوییم که ما باید حول را از بعد از زمان انقضای خیار حساب کنیم.

قول سوم: تفصیل در مقام

یک قول سومی اینجا وجود دارد. بعضی از اعلام من جمله آیت الله حجت و حاج آقا جمال گلپایگانی رحمتهما الله از محشین عروه این قول را پسندیده اند. این قول به تفصیل بین دو جور خیار است. که اگر خیار خیاری بود که به نوعی به عین تعلق می گیرد؛ یعنی خیار، خیاری باشد که به عین تعلق بگیرد، یعنی یک حقی برای صاحب خیار در خود عین مال به وجود بیاورد، در اینجا باید بعد از زمان انقضای خیار حساب کنیم. چرا؟ چون وقتی حقی برای صاحب خیار در عین مال به وجود می آورد، دیگر صاحب مال نمی تواند هر تصرفی در این مال بکند. تصرفی که مانع از استیفای حق صاحب خیار می شود ممنوع است. یعنی خود این خیار که به آن «بیع خیاری» گفته می شود یا «خیار مشروط به رد الثمن» چه جوری؟ مثلاً کسی بگوید من خانه ام را به تو می فروشم اما اگر پولت را پس دادم، خانه به حالت اولش به ملک من برگردد. مشتری می گوید که خانه را از تو می خرم، پولش را هم به تو می دهم، منتهی به شرطی که اگر رد ثمن کردی خانه را به تو بازگردانم. گاهی اینگونه معامله می شود. فروشنده الآن پول نیاز دارد به خاطر همین خانه اش را می فروشد. می گوید خانه را به تو می فروشم به شرطی که خیار رد ثمن داشته باشم؛ یعنی خانه را به تو می فروشم و پولش را هم از تو می گیرم؛ اما هر وقت توانستم پولش را پس بدهم، خانه را به من برگردانی.

این بیع با خیار رد ثمن معلق به این شکلی است. البته نه معلق به آن معنا. این بزرگان می گویند که اینجور خیار اگر وجود داشته باشد، این خیار یک حقی برای صاحب خیار در خود عین به وجود می آورد. چون معنای اینکه این خانه را به تو می فروشم ولی به شرطی که اگر پولت را پس دادم، خانه را برگردانی، این ارتکازاً معنایش این است که حق نداری خانه را بفروشی، هبه کنی مادامی که من خیار دارم، چون ممکن است پول جور شد و باید خانه ای باشد تا به من برگردانی. نه اینکه چیزی از آن نمانده باشد.

اینجور معامله ارتکازاً متضمن یک چنین شرطی است. شرط اینکه خانه را بفروشی تا وقتی که زمان خیار من همچنان ادامه دارد. مثلاً می گوید این خانه را با بیع خیاری به تو می فروشم که تا یک سال، این خانه را هبه نکنی، بفروشی که اگر من بتوانم پولت را در این یک سال به تو پس بدهم، خانه را به من برگردانی. این نوع معامله ممکن است ضمن اینکه جاری هم هست. کسی احتیاج به پول پیدا می کند اما خانه اش را هم می خواهد و ناچار است بفروشد که از پولش استفاده کند. ممکن است ظرف یک سال بتواند کار کند یا این پول را از جایی جور کند، خلاصه بتواند خانه را پس بگیرد. این بزرگوار می فرماید اگر چنین خیاری باشد، باید زمان حول را بعد از زمان انقضای خیار حساب کنیم. اما در خیاری معمولی که مثلاً خیار رد ثمن نیست، بیع خیاری به این شکل نیست، بیع مطلق است، می فروشد و شرط می کند که تا یک ماه خیار داشته باشیم با همدیگر. اینجا این خیار حقی برای صاحب خیار در خود عین به وجود نمی آورد. یک حقی است که دارد اما متعلق به عین نمی شود که نتواند طرف دیگر در عین تصرف کند، مادامی که طرف دیگر خیار دارد. در چنین خیاری بله، از زمان انعقاد عقد، حول را حساب می کنیم؛ اما در آن خیاری که خیار رد ثمن است، چون حق به نفس العین، تعلق می گیرد، در چنین خیاری باید از زمان انقضای خیار، حول را حساب کنیم. وجهش هم این است که این عین، (عین خارجی) متعلق حق صاحب خیار است. چون متعلق حق صاحب خیار است پس ملکیت مالک، ملکیت تامه نیست. ملکیت همراه با تصرف، حق تصرف کامل نیست. وقتی حق تصرف کامل نباشد، مایکی از شرایط وجوب زکات را تمکن از تصرف دانستیم. اینجا این شخص تمکن از تصرف دارد اما تمکن از تصرف شرعی نیست. یعنی شرعاً اینجا تمکن از تصرف وجود ندارد؛ لذا نمی تواند بفروشد و هبه کند مادامی که طرف مقابل خیار دارد. لذا چون تمکن از تصرف نیست، باید بعد از زمان انقضای خیار، حول را حساب کنیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين